



۶۱) کتاب « مدارج البلاغه » تألیف رضاقلی خان هدایت امیر الشعراء ، چاپ شیراز ۱۳۳۱ ، که در آن یازده بیت باسم رودنی آمده است و از آن جمله سه بیت از قطرانست .



۶۲) تذکره « خلاصه الافکار » تألیف ابو طالب بن حاج محمد تبریزی اصفهانی از مؤلفین مشهور اواخر قرن دوازدهم و اوایل قرن سیزدهم معروف بمیر ابوطالب خان لدنی که مقیم هندوستان بوده و سفر ناده او باسم « مسیر طالبی » که در وصف سفر او بممالک اروپاست از جمله کتب معروف زبان فارسی در ایران و خارج از ایرانست . این کتاب را در سال ۱۲۰۶ بمقام کرده است و نسخه‌های غایت نفیس که با پنج کتاب دیگر ( رساله در اخلاق ، مصطاحات موسیقی ، رساله در عروض و قافیه ، فنون خمسه طب ، رساله در فهرست سلاطین از آغاز تاریخ تا زمان مؤلف ) همراهست در حرو و کتب شاعر زیر دست ابن زمان آقایی میرزا تھی خان دانش ضیاء لسكر مستشار اعظم معیم طهران موجودست که در ۳۸۹ ورقست و در آخر آن چنین رقم کرده اند .

« تاریخ بیست و پنجم شهر رجب المرجب سنه ۱۲۴۰ نکارش پذیر کمال اقل سادات ادر علی الحسنی ابن مرحوم ناه میرزا محمد کاظم الدهوی بمیرزا آقایی عباس (۵) گردید ، و السلام ، و ایان این کتاب باسم یکی از ناده‌های ( طاهر آکی از سلاطین هندوستان ) بوده که نام او را زایل کرده اند . این کتاب تذکره شعری فارسی زمانست از آغاز زمان مؤلف و برتیب حروف هجا . بجز معاصرین

وے کہ در فصلی جدا آورده است .  
 درین کتاب ۲۷ بیت باسم رود گسی مندرجست که از آن  
 جمله شش بیت از قطرانست .



( ۶۳ ) رساله در عروض تألیف مولانا نورالدین عبدالرحمن  
 ابن احمد جامی شاعر و عارف دانشمند معروف قرن نهم که نسخه  
 خطی آن متعلق به کارنده مرجع این سطور بوده است ، درین کتاب  
 سه بیت شعر از رود گسی هست که طاهراً هر سه را از « المعجم  
 فی معاییر اشعار العجم » برداشته است .



( ۶۴ ) کتاب « المحفة السنیة الی الحضرة الحسینیة » در لغت  
 فارسی ترکی تألیف محمد اقدی بن مصطفی بن شیخ لطف الله الدشینی  
 که همین جهت باسم « دشینه کبیر » و « له الدمشه » و « دشسه گری »  
 معروف شده و آن را باسم حسن پاشا امیر الامراء مصر سال ۹۸۸  
 تا تمام رسانده است و یکی از معروف ترین کتب لغت فارسی در  
 آسیای صغیرست .



## اشارات در باب مأخذ کتاب

برای اینکه اسامی مأخذ این کتاب در ذیل هر قطعه یا هر بیت تکرار نشود و در ضمن خوانندگان بتوانند مستقیماً بمأخذ رجوع کنند در ذیل هر قطعه یا هر بیت رقمی یا ارقامی چند گذاشته شده که اشاره بسوی مأخذ اصلی است بدین ترتیب : ( رقم اول پیش از اسم کتاب رقمیست که در ذیل هر بیت اشاره از آن کتابست و رقم دوم در هلالین پس از اسم کتاب رقمیست که بدان رقم در صحایف پیش ازین شرحی از آن کتاب رفته است )

- ۱ ( برهان جامع (۵)
- ۲ ( براهین العجم (۴)
- ۳ ( بهارستان (۴۲)
- ۴ ( تذکره آتشکده (۱۹)
- ۵ ( تذکره دولتشاهی (۷)
- ۶ ( تاریخ بیهقی چاپ طهران (۲۱)
- ۷ ( تاریخ سیستان نسخه خطی (۴۵)
- ۸ ( تاریخ بیهقی چاپ کهنکته (۲۱)
- ۹ ( تاریخ گزیده (۱۰)
- ۱۰ ( تاریخ سیستان در پاورقی های روزنامه ایران (۴۵)
- ۱۱ ( تذکره هفت اقلیم (۴۰)
- ۱۲ ( جنک محمد تقی بن هادے (۲۸)
- ۱۳ ( دیوان رودکی چاپ طهران (۴۱)
- ۱۴ ( چهار گلزار (۲۷)

- (۱۵) چهار مقاله (۹)
- (۱۶) حبيب السیر (۲۳)
- (۱۷) حدائق السحر (۲)
- (۱۸) خرابات (۱۳)
- (۱۹) حزنه عامره (۱۶)
- (۲۰) دستور سخن (۲۰)
- (۲۱) دثیثه کبیر (۶۴)
- (۲۲) زینت المجالس (۱۴)
- (۲۳) سفینه الشعراء (۱۸)
- (۲۴) شمع انجمن (۱۷)
- (۲۵) فرہنگ اسدے چاب برلین (۱۲)
- (۲۶) فرہنگ جہانگیرے (۴۸)
- (۲۷) فرہنگ رشیدی (۲۹)
- (۲۸) فرہنگ سروری نسخہ مختصر (۱)
- (۲۹) فرہنگ شعوری (۲۴)
- (۳۰) فرہنگ متعاقب کیا بحانہ مدرسہ علوم ساسی طهران (۳۰)
- (۳۱) فرہنگ انجمن آراء ناصرے (۳۴)
- (۳۲) قاموس الاعلام (۲۲)
- (۳۳) لباب الالباب (۸)
- (۳۴) لغت حلیمی (۴۶)
- (۳۵) لغت فرس اسدی نسخہ خطی مکمل ۸۷۷ (۱۲)
- (۳۶) لغت شاہنامہ (۲۶)
- (۳۷) لغت فرس اسدی نسخہ مختصر خطی ۷۲۱ (۱۲)

- (۳۸) معیار الاشعار (۳)
- (۳۹) مجموعه اشعار خطی متعلق با آقای خلیجالی (۳۳)
- (۴۰) معیار جمالی (۴۴)
- (۴۱) مرآت الخیال (۱۵)
- (۴۲) مونس الاحرار نسخه قدیم (۳۲)
- (۴۳) مجمع الفرس نسخه مکمل متعلق با آقای چابکین (۱)
- (۴۴) مجمع الصنائع (۱۱)
- (۴۵) المعجم فی معاییر اشعار العجم (۶)
- (۴۶) مجموعه غفوری طائفانی (۳۰)
- (۴۷) مجمع الفصحاء (۲۵)
- (۴۸) منتخبات فارسیه (۳۹)
- (۴۹) مونس الاحرار نسخه متعلق با آقای حاج حسین آقا ملک (۳۲)
- (۵۰) نمونه ادبیات ایران (۳۷)
- (۵۱) نزهت نامه علائی (۳۱)
- (۵۲) نمونه ادبیات تاجیک (۳۶)
- (۵۳) سفینه های اشعار فارسی (۴۳)
- (۵۴) مقاله ولد چابی در مجله « دارالفنون دربارے » (۴۷)
- (۵۵) منتخبات فارسی شعر (۴۸)
- (۵۶) بحفه الملوك نقل از مقاله دنیسن رس و مکتوب آقاسے  
میرزا محمد علی خان نربت (۴۹)
- (۵۷) مجالس العشاق (۵۰)
- (۵۸) سفینه خوشگو که توسط آقای رضا زاده شفق از نسخه  
خطی کناخاہ برلین نسخه برداشته شده (۵۱)

- (۵۹) بیاض اشعار خطی نمبر ۶۷۲ متعلق بکتابخانہ سلطانی برلین  
کہ آقائے رضا زادہ شفق نقل کردہ اند . (۵۲)
- (۶۰) مجموعہ اشعار خطی نمبر ۶۷۳ متعلق بکتابخانہ سلطانی  
برلین باستنساخ آقای رضا زادہ شفق (۵۳)
- (۶۱) مجموعہ اشعار بضمیمہ مثنوی وین ورامین کہ نمبر  
۶۸۹ در کتابخانہ برلین موجودست و آقائے رضا زادہ  
زادہ شفق نسخہ برداشته اند . (۵۴)
- (۶۲) شعر العجم (۵۵)
- (۶۳) سفینہ اشعار متعلق باقائے اقبال (۵۶)
- (۶۴) مقالہ دکتر ہرماتی انہ (۵۷)
- (۶۵) تذکرہ عرفات العاشقین (۵۸)
- (۶۶) تذکرہ ریاض الشعراء (۵۹)
- (۶۷) دیباچہ اے کہ سنائی بر دیوان خود نوشتہ است (۶۰)
- (۶۸) مدارج البلاغہ (۶۱)
- (۶۹) تذکرہ خلاصۃ الافکار (۶۲)
- (۷۰) رسالہ عروض جامی (۶۳)
- (۷۱) مجمع الفرس سروری نسخہ مکمل متعلق بتکارندہ (۱)



کتاب اول  
اندر احوال رودکی





در تدوین تاریخ بحارا و سمرقند و عصر زندگی رودکی ازین کتابها  
استعارت رفته است :

- ۱ ( تاریخ الملوك والامم تألیف محمد بن حریر طبری - چاپ مصر
- ۲ ( كامل التواريخ - تألیف ابن اثیر حروی
- ۳ ( كتاب فتوح البلدان - تألیف احمد بن یحیی بن عامر العدادی الشهیر بالبلاذری  
چاپ مصر ۱۳۱۹
- ۴ ( یقینة الدهر - تألیف ابو منصور ثعالبی - چاپ دمشق -
- ۵ ( تاریخ بحارا تألیف ابونکر محمد بن جعفر برشچی - ترجمه ابو صرا احمد بن  
مصر قداوی - نابحص محمد بن زفر بن عمر - چاپ پاریس ۱۸۹۲
- ۶ ( كتاب الفتح تألیف احمد بن اعثم کوفی - ترجمه محمد بن احمد بن ابی بکر بن  
احمد مستوفی ملقب بر صی الکتاب و محمد بن احمد بن ابی بکر ماتریادی  
چاپ بمبئی ۱۳۰۰
- ۷ ( كتاب المسالك الممالك - تألیف ابی اسحق ابراهیم بن محمد الفارسی الاصلطحری  
معروف بالکرجی - چاپ لندن ۱۹۲۷
- ۸ ( کتبات المسالك الممالك - تألیف ابی العاصم محمد بن حوقل العدادی -  
چاپ لندن ۱۸۷۳
- ۹ ( احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم - تألیف شمس الدین ابی عبدالله محمد بن  
احمد بن ابی بکر المراء الشامی المقدسی معروف المشازی - چاپ لندن ۱۹۰۶
- ۱۰ ( كتاب البلدان - تألیف ابی بکر احمد بن محمد البغدادی المعروف بابن الفقیه -  
چاپ لندن ۱۳۰۶
- ۱۱ ( كتاب المسالك الممالك - تألیف ابن حردادبه - چاپ لندن ۱۳۰۶
- ۱۲ ( كتاب الاغلاق المیسره - تألیف ابی علی احمد بن عمر بن رسته - چاپ لندن ۱۸۹۱

- (۱۳) کتاب البلدان - تالیف احمد بن ابی یعقوب المعروف بالیعقوبی - چاپ  
لیدن ۱۸۹۱
- (۱۴) کتاب التلییه والاشراف - تالیف ابی الحسن علی بن الحسین بن علی المسعودی  
چاپ لیدن ۱۸۹۳
- (۱۵) کتاب معجم البلدان - تالیف شهاب الدین ابی عبدالله یا قوت بن عبدالله الحموی  
الرومی البغدادی - چاپ مصر ۱۳۲۳
- (۱۶) کتاب سمریه - تالیف ابوظاهر ولد قاضی ابومسحید سمرقندی - چاپ  
پترزبورغ ۱۳۲۲
- (۱۷) کتاب نخبة الدهر فی عجائب البر والبحر - تالیف شمس الدین ابی عبدالله  
محمد ابی طالب الانصاری الصوفی الدمشقی شیخ الربوة - چاپ لایپزیخ ۱۹۲۳
- (۱۸) کتاب مقانیح العلوم - تالیف ابی عبدالله محمد بن احمد بن یوسف الکاتب  
الخوارزمی - چاپ مصر ۱۳۴۲
- (۱۹) کتاب تجارب الامم - تالیف ابی علی احمد بن محمد المعروف بمسکویه - چاپ  
مصر ۱۳۳۲ و چاپ اوقاف کتب ۱۹۰۹-۱۹۱۷
- (۲۰) کتاب آثار الباقیه عن القرون الحالیه - تالیف ابوریحان بیرونی - چاپ  
لایپزیخ ۱۹۲۳
- (۲۱) کتاب «ترکستان» - تالیف مختار بکر - ترجمه سیدرضا علی زاده -  
چاپ لاہور ۱۳۰۵ (۱۳۴۵)
- (۲۲) رساله ملازاده - در ذکر مشاهد بخارا - تالیف احمد بن محمود المدعو  
بمعن الفقراء - نسخه خطی متعلق بکتابخانه مدرسه مصری در طهران
- (۲۳) کتاب کشف الظنون فی اسامی الکتب والعنون - تالیف کاتب جابی معروف  
ببصاح خلیفه - چاپ استانبول
- (۲۴) کتاب الآغانی - تالیف ابوالعرج الاصبهانی - چاپ مصر ۱۲۸۵
- (۲۵) ترجمه تاریخ طبری از ابوعلی محمد بن محمد بلخی - نسخه خطی  
متعلق بنگارخانه
- (۲۶) کتاب ریس الاخبار - تالیف ابی سعید عبدالحی من ضحاک بن محمود گردیزی  
چاپ برلن
- (۲۷) کتاب جوامع الحکایات و لوامع الروایات - تالیف نورالدین محمد عوفی -  
نسخه خطی متعلق باقای ملک الشعراء بهار

# کتاب اول

## اندر احوال رودکی

باب اول - محیط زندگی رودکی

بخارا پایتخت امراي سامانی بود و رودکی

(۱) بخارا در زمان رودکی

بیشتر از عمر خویش را در آن شهر

گذرانده است . سمرقند شهریست که ابو عبد الله جعفر بن محمد رودکی

در اطراف آن ولادت یافته و در آن نشو و نما کرده است .

میان این دو شهر بزرگ ماوراء النهر سی و هفت فرسنگ بیشتر فاصله نیست .

و از آغاز تاریخ این دو شهر بزرگ در سر نوشت با يك دیگر

انبار بوده اند . در زمان رودکی هر دو بزرگترین شهر های

ایالت سفد بوده اند . ماوراء النهر که قلمرو آل سامان بود بچهار

ایالت منقسم می شد : طخارستان و جنابیان و خوارزم و سفد .

ایالت سفد دو شهر بزرگ داشت : سمرقند و بخارا و اسم این دو

شهر مجاور همواره در تاریخ ایران توأم بوده است و در سر

فارسی پیوسته نام این دو شهر را با هم برده اند . بزاد ایران

پیش از تاریخ درین نواحی زیسنه است و از آنجا ایران امروز

آمده است و قطعاً در آن زمانها پیش از تاریخ که در جایگاه

های اطراف حیون بوده است این دو شهر بزرگ پدید آمده و

در زمان پیش از اسلام دو شهر بزرگ ایالت سغدیان سمرقند و بخارا بوده اند .

امرای آل سامان نخست در سمرقند بجنبش بزرگ ملی ایران در قرن سوم آغاز کردند و همینکه نیرو گرفتند از سمرقند بخارا رفتند و تا بودند هر دو شهر بدست ایشان بود - رودکی نیز چون امرای آل سامان از سمرقند برخاست و چون نیرو گرفت بخارا رفت .

شهر بخارا نسبت بسایر شهرهای ماوراء النهر در **موقع بخارا** زمینی و در هوایی خشک ساخته شده ، چون در

مجاورت کوهستانست زودازود هوای آن تغییر یابد ؛ زمستان آن معتدل و سرد ، بهار آن بارانی ، تابستان آن گرم و خشک و پائیز آن نشاط انگیزست . در دشت های گرداگرد آن هوا گرمست ، زمستان آنندک مدت و سرد و پر برف و تابستان گرم و منمادی دارد و بهار و خزان آن بسیار گوناگوست . ریزش های اطراف آن هوایی گرم و ناسازگار دارد و در چهار ماه از تابستان گرمی هوا به ۲۵ درجه می رسد چنانکه مردم را ز بسند در دشت دشوار بود و بکوهپایه های اطراف روند .

شهر بخارا در میان جلگه ای واقع شده که نزدیک دو بیست و هفتاد هزار حریب مربع مساحت دارد ، از یک طرف بکوهستان پامیر ، از طرف دیگر بصحرای ریگستان و از یک سوی برود جیحون پیوسته است . از سوی شمال این جلگه با اطراف سمرقند می پیوندد ، از سوی مشرق بدشت فرغانه و از سوی جنوب جلگه چغانیان

واز جانب مغرب بدشت خوارزم . این جلگه در مشرق کوهستان است و از مغرب دشتی هموارست و قسمت حاصل خیز آن بیشتر در مشرق و در دامنه کوهستان و در کنار رود بارست و بهمین جهت از قدیم این ناحیه مرکز عمده زراعت در اطراف بخارا بوده است . کوهستان شرقی بخارا دنباله کوههای پامیرست و سلسه ای از آن با سم جبال حصار در میان جلگه بخارا و جلگه سمرقند حایل شده است و رود زر افشان را از رود جیحون جدا میکند .

از شهر بخارا تا کنار جیحون دو روز راه بود ، بطایموس در کتاب الملاحمه طول آنرا ۸۷ درجه و عرض آن را ۴۱ درجه نوشته بود و در اقلیم پنجم قرار داده بود .

ابوالحسن عبد الرحمن محمد نیشابوری در کتاب خزاین الاوم آورده است که محل بخارا پیش از ساختن شهر آبگیر بود و قسمتی از آن درخستان و مرغزار و نزار و قسمتی دیگر چنان بود که هیچ جانوری در آن پایاب نداشت و از کوههای سوی سمرقند برف میگذشت و درین دشت بخارا گرد می آمد و از رود « ماصف » که در حاک سمرقند بود آب و گل بسیار بدین ناحیه می آمد تا اینکه مردم از هر سوئی و از سوی ترکستان گرد آمدند و این سرزمین را آبادان کردند و در آن آب و درختان بسیار یافتند و سکار گاه بود و مردم نخست در خیمه زیستند و سپس سراپا ساختند و کسی را که نام او « اروی » بود بامیر می خویش برگزیدند ، در آن زمان هنوز شهر بخارا نبود و ای روستاهای آن آباد و مانند « نور » و « خرقان رود »

و «وزدان» و «زوجه» و «سفته» و «ایسوانه» و بزرگترین  
روزنامه که امیر به آنجا بود «یکند» بود و چون روز کاره  
گذشت ابروی نیرو یافت و بیاد گیری پیش گرفت چنانکه مردم  
را دیگر یا را مانند دهقانان و توانگران از آن دیار بگریختند  
و ترکستان شدند و در خاک طراز شهری ساختند و آنرا «حموکت»  
نام کردند چه دهقان بزرگ پیشوای آن گروه را «حموکت» نام  
بود و «حموکت» بزبان بخارا گوهر بود و «کت» شهر و آنکه  
بزرگ بود بزبان بخارے حموکت گویند و آن کسان که بخارا  
مانده بودند ز مهران خود کس فرستادند و داد خواستند از ابروی  
امیر بخارا و آن مهران و دهقانان بسوی پادشاه ترک رفتند که  
«قراچورین» نام داشت و از بزرگی او را «بیاغو» لقب کرده  
بودند و از وی فریاد خواستند ، بیاغو پسر مهتر خویش را که  
«شیرکشور» نام داشت با سپاهی بسیار فرستاد و چون او بزمین  
بخارا رسید ابروی را بگرفت و در یکند بند افکند و فرمود تا  
حوالی بزرگ از کتب سرخ انباشتند و ابروے را در آن افکندند  
تا بمرد و چون شیرکشور را این دیار خوش آمد بنزد پدر  
نامه کرد و این سرزمین را بخواست و دستوری جست تا بخارا  
باشد و بیاغو آن دیار بوی بخشید ، شیرکشور کس بجموکت  
فرستاد و آن کسان را که از بخارا گریخته بودند با زن و فرزند  
باز گردانید ، از آنکاه رسم نهادند که هر که از حموکت باز  
گشته بود از خواص بود چه هر که توانگر و دهقان بزرگ  
بود ترکستان گریخته بود و تک دستان مانده بودند و ایشان  
پرستندگان آن باز آمدگان شدند و در میان آن خواص دهقانی

بود بزرگ که ورا « بخارخداة » خواندندی چه دهقان زاده‌ای  
از باستان بود و زمین بیشتر داشت و اغلب آن مردم کدیوران  
و پرستندگان وی بودند . شیرکشور شهرسنان بخارا را بساخت  
ودیه « ممانین » و « سقمین » و « سمین » و « فرپ » نیز  
بساخت و بیست سال فرمان راند ، پس از و دیگرے پادشاهی  
رسید که « اسکجکت » نام داشت و « شرخ » و « رامین » را  
ساخت و سپس دیه « فرخشی » را بر آورد ، درین زمان دختر  
خاقان چین را بخارا عروس آوردند و اندر جهاز اوبت خانه‌ای  
بود که رامین نهادند . (۱)

بخارا در ناحیه زراعتی واقع شده است و محصول  
**محصول بخارا**  
ارضی در اطراف آن بسیار فراهم میشود ،  
با وجود اینکه اراضی بخارا آب و هوا های مختلف دارد نباتات  
و حیوانات آن متنوع نیست . باد های منظمی که در سراسر دشت  
بخارا می وزد اغلب محصول آن ناحیه را آسیب می رساند ، مخصوصاً  
باد گرمی که از جنوب غربی می دمد و از ریگزار با خود شن  
سیار می آورد و نباتات را می پوشاند ، گاهی هم باعث خشکی  
گیاه میشود . این باد را مردم بخارا امروز « افغانی » می نامند .  
مهمترین پسته مردم بخارا روستائست و از زمانهای باستان جوینها  
و نهر های بسیاری برای آبیاری گشترار های اطراف بخارا  
ساخته اند : روستایبان بخارا در کشاورزمے رنج بسیار بخود  
می دادند ولی چون زمین ایشان ساخته ککت بود و آب بسیار

داشتند در هنگامی که آفتاب پرتو خویش را در رخ نمی کرده محصول  
بخارا خوب می شد ، هر گونه محصول زراعتی در اطراف بخارا  
قراهم می گشت و پنبه نیز می کاشتند ، محصول پالیزی و بوستانی  
بخارا معروف بود و همواره خربوزه ای آن بشیرینی و خوبی  
مشهور بوده است ، در باغهای بخارا زرد آلو ، شفتالو ، انار ، پسته ،  
بادام ، گردکان و میوه های دیگر بدست می آید ، هر سال  
مقدار کثیر غوره و مویز از بخارا بدیار دیگر می برند ، چون  
بیشتر زمین بخارا دشت و نیزار و یسه و مرغزار های دامنه کوهست  
پرورش چهار پایان در اطراف بخارا بسیار بوده است و همواره  
این ناحیه بزرگترین مرکز ماوراءالنهر در پرورش مواشی  
شمار می رفته ، در میان چهار پایان مخصوصا گوسفند و میش  
بخارا ، منازس و نژاد مخصوصی از گوسفند دارد که امروز آنرا  
باسم « قرا کرل » می خوانند و پوست بره آن معروف به « پوست  
بخارا » در تمام عالم نظیر ندارد ، در زمان حاضر بیش از ده میلیون  
گوسفند و میش در بخارا هست و هر سال نزدیک دو میلیون پوست  
بره از بخارا بیرون می برند و همیشه بهیمن مقدار بوده است ،  
در بخارا اشتهر و اسب و خر معمول بوده است ، در ناحیه کوهستانی  
بخارا گاو و بز بسیار پرورش می دهند و درین زمان درین ناحیه  
نزدیک یک میلیون اسب و ششصد هزار گاو و سیصد هزار شتر هست ،  
صنایع مهم بخارا همواره بافنی پارچه های پنبه ای و پشمین  
مخصوصا قالی گلیم و هر قسم جرمینه بوده است ، قالی و گلیم بخارا در  
زمانهای قدیم شهرت بسیار داشته و قالی های ترکمان مفایده ای از قالی



قدیم بخارا است ، پرورش کرم پیاه و بافت پارچه‌های ابریشمین نیز  
 در بخارا همواره بوده است . گذشته از مخمل ابریشمین معروف بخارا  
 قماشهای دیگر از ابریشم درین شهر می بافته اند که اسامی خاص  
 داشته است و هنوز در بازار بخاراهست ، مانند شامی ، قصب ،  
 پرطارس ، اندرس ، ازین قماشها انواع مختلف جامه مانند شال کمر و فوته  
 و ساه و کلاه می دوخته اند .

ناحیه بخارا از حیث معادن یکی از نواحی زرخیز ماوراءالنهر است  
 چنانکه معادن طلا و منحصوفا معادن نمک سنک ( نمک ترکی ) در  
 آن سبارست و در اغلب از رود های این ناحیه طلاشوئی  
 مداولست و از قدیم طرز خاصی در طلاشوئی داشته اند که طلا  
 را روی پوست میش می شویند و بهمین جهت قسمت اعظم طلا  
 بهمی رود .

صناع معروف بخارا در زمان قدیم جامهای نازک و جانمازو  
 قالی و جلوبهای خواب فدقی و ظروف برای حراغ و جامهای  
 طبره و تنک ارب که در زندان می نافند و جامهای اشعونی و  
 بیه و پوست گوسفند و روغن (۱) و موایی و سرد جامهای نه و  
 جامهای پنمین و تنک ( ۲ ) بوده است ، از کوه ورکته ( ۳ ) که نزدیک  
 زمین کوه شهر بخارا بود سنک برای فرش و ساختمان می آوردند  
 و خاک برای نوره و ظروف و سنک کج . در بیرون شهر معادن سنک  
 واقع شده بود و هیزم شهر را از سناهای اطراف و به و حار  
 را از صحراهای بیرون شهر می آوردند ، چون زمین بخارا همه

حیا نزدیک آبست و آب رود سفد در آنجا اندکست درختان بلند  
در بخارا نمی روید چون درخت کبوز و درخت چنار و نارون  
و مانند آن و اگر درختی باشد از درختان کوچکست . اما  
میوه های بخارا بهترین میوه ملوراء النهر بود و بلندی و خوش  
طعمی معروف و زمین بدرجه ای مرخور آبادتی بود که بیشتر  
روستائیان بخارا یک جریب زمین داشتند و از محصولات همان یک  
جریب زندگی آسوده میکردند و هرچه برای زندگی لازم  
بود در اطراف بخارا فراهم میشد جز بعضی غلات و حبوب که  
از کثرت جمعیت کفاف مردم را نمی داد و از سایر نقاط ملوراء  
النهر می آوردند . (۱)

کوه ورکه در اطراف بخارا که دامنه آن منحل بود بقریه  
ورکه و با سمرقند کتیده است و کوه های بتم (۲) منتهی میشود  
و با سروشنه و فرغاه می پیوندند و تا ناحیه شاجی و طراز نیز میرسد  
با حد چین معادن بسیار دارد و تمام معادن سروشنه و فرغاه و  
ابلاق و شاجی و لیان تا زمین خرخر در بن سلسله جبال بود  
و از آن معادن نوشادر و زاج و آهن و زینق و مس و سرب و زرد  
چراغ سیک و نفت و قیر و زفت و فیروزه می آوردند و زغال  
سیک نیز از حدود فرغاه فراهم میکردند (۳) . از بخارا میوه بسیار  
بمرو و خوارزم و سمرقند می بردند (۴)

خراج بخارا در زمان رودکی یک میلیون و صد و شصت  
هست هزار و پانصد و شصت و شش درم و پنج دالک و نیم بود

۱ - اصطحری - ۳۱۹ - ۲ - Bottom - ۳ - اصطحری ص ۳۱۲

۴ - یاقوت ص ۷۱

خراج کریمه نیز جزو آن بود ولی چون طعیانی در رود رخ داد و بعضی اربواخی اطراف بخارا را آب گرفت و ویران ساخت خراج از آن نواحی برداشتنند و بعضی نواحی هم بدست علویان و فقها بود که از آن نیز خراج نگرفتند و بعضی املاک پادشاهان سامانی شد چون بیکند و روساهای دیسگر که از خراج موصوع شد و حد خراج کریمه را نیز از خراج بخارا موصوع کردند (۱)

تقریباً دیگر خراج بخارا یک میلیون و صد و شصت و شش هزار و هشتصد و بود و هفت در هم غطریهی بود [۲] یا یک میلیون و صد و شصت و شش هزار و هشتصد و هفت درم یا بتول دیسگر یک میلیون و صد و هشتاد و نه هزار و دویست درهم ولی در ادوار پیش و قبل از آنکه درم غطریهی سکه کنند بیش از دویست هزار درهم بود (۳)

در زمان رودکی شهر بخارا چون دیگر شهرهای مردم بخارا ماوراءالنهر شهری بوده است مرکب از نژاد ایرانی و شاید یکی از قدیم ترین مدائن باشد که نژاد ما در آن رحل افامت افکنده بهیچ وجه مردم آن شهر چیزی تنده محدود از نژاد های دیگر که بعد بواسطه حوادث بدان رفته اند از نژاد ایرانی بوده اند و پارسی زبان، مخصوصاً از رمایکه بخارا یا بحب سامانی و مرگنی ادبات فارسی شد و امروای آل سامان در رواج این زبان

۱ - تاریخ بخارا ص ۳۱ - ۲ - همانجا ص ۳۴۰

۳ - W. Berthold-Turkes'an under the Tartar Dominion p. 94

از هیچ فرونگداشتهند بخارا معروف ترین مرکز زبان ما شد چنانکه هنوز پس از هزار و اند سال زبان اکثریت مردم بخارا و زبان بازار آن زبان پارسیست و هنوز اکثر مردم آن از نژاد ایرانیند که امروز ایشان را با اصطلاح محلی « تاجیک » می خوانند .

در اواسط سلطنت ساسانیان و در حدود قرن پنجم میلادی روابطی در میان دیار ایران و پادشاهان سرکستان روی داد و ظاهراً از آن زمان بعضی از ترکان ماوراءالنهر آمده اند و در شهر های ایرانی آن دیار مقیم شده اند از آن جمله جمعی هم در بخارا سکونت گرفته اند .

در اواخر قرن اول هجری تا زبان شهر بخارا را گشودند و هم چنانکه فاتحین عرب بهر شهری از ایران رفتند گروهی را از خود گذاشتند در بخارا نیز بعضی خانواد های تازه ماندند و پس از آنکه مردم بخارا بمذهب اسلام گرویدند بناچار آمیزش در میان ایرانی و نازی پیش آمد و خون ایرانی با خون نازی نیز آمیخته شد و بانبع پس از یکی دو قرن مردم بخارا از سه نژاد در هم آمیخته شد : ایرانی و ترک و تازه، ولی چون اکثریت یا نژاد ایرانی بود و هر جای که خون ایرانی با خون ییگانه در آمیزد برتری نژاد ایرانی را بود در بخارا هم فزونی با نژاد ایرانی شد چنانکه آئین و رسوم ایرانی نژاد های دیگر را فرا گرفت و ییگانهگان نیز بد آن ماوس شدند و هنوز مردم بخارا باداب و رسوم تمدن ایران زیست می کنند .

بود نیز از زمانهای باستان و شاید پیش از ساسانیان در ماوراءالنهر بوده اند و از آن جمله که چند خانوار بهود

جدا و عادات و افکار خود زندگی می کنند ، چنانکه در همه جا یهود را عادت برینست ،

لولیان هندوستان در اواسط ساسانیان و در حدود قرن ششم میلادی بایران آمده اند و در اغلب شهرهای ایران چندخانواده از لولیان سکنی گرفته اند ، از آنجمله در بخارا که هنوز لولیان با اسم « جوکی » در آنجا مقیمند ، لولیان نیز چون یهود برسوم و افکار خویش پناهی بستند و بندشواری با دیگران خوی می گیرند همین جهت ایشان نیز از سایر مردم بخارا بیکانه مانده اند .

در بخارا پیشه وروستانی و حکومت و مشاغل اجتماعی همواره بدست ایرانیان بوده است که در هر جا برترمی خویش را بظهور پیوسته اند . ایرانیان بخارا پیوسته در هوش و دانش برتری داشته اند و همین جهت لباس و آداب زندگی و آئین اجتماعی همواره از مردم ایران بوده است .

یهود بخارا همیشه پیش از چند خانوار نبوده اند معذک بعضی از عادات خویش را ب مردم شهر آموخته اند ، مهمترین تجارت بخارا چنانکه در همه جای بدست یهود سن در آنجا نیز مریهودراست ، مخصوصاً فروش پنجه و پوست بیره - رنگ ریزی و شراب سازی نیز بدست یهودست .

امانتانهایان بخارا نیز چند خاندان بمنس نیستند که در اطراف شهر و مخصوصاً در دشت ها پرورش چهار پایان و ساربانان روزگار می گذرانند .

در زمان رودکی ناحیه بخارا جمعیت بسیار داشت چنانکه

با وجود آن همه حاصل خیز می که هر قسم میوه و مواد خوراکی در اطراف شهر فراهم می شد و هر روستائی از یک جریب زمین بهشامش میکرد کثرت جمعیت بخدی بود که کفاف حوائج مردم را نمیداد و مجبور بودند از سایر نقاط ماوراءالنهر مقداری غلات و حبوب تارک کنند .

در آن زمان عقیده داشتند که اصل مردم بخارا از شهر اصطخر بوده و در زمان آبادی بخارا از آنجا آمده اند . زبان مردم بخارا همواره پارسی دره بود و تفاوتی که با زبان سغد داشت اندک تحریفی در بعضی کلمات بود و مردم بخارا در ادب بر دیگران فزونی داشتند چنانکه اهالی ماوراءالنهر بدان قخر می کردند (۱) در زبان ایشان تکراری بود که جای دیگر دیده نمی شد چنانکه می گفتند : « یکی ادرمی (۲) » و « یکی مردے » و « دادم ادرمی » و نیز کلمه « دانسنی » را در کلام خود بیهوده بسیار می آوردند و الا با زبان دره دیگر قرفی نداشت و ابن زبان را دره از آن می گفتند که بدان رسائی ملوک می نوشتند و بدان داستانها می زدند و دره مشتق از در باشد (۳) و زبان بخارا و سمرقند و مرو را از نام زبانهای خراسان بدتر می دانستند (۴) معاملات مردم بخارا بدرهم بود و بدینار خرید و فروش نمی کردند و زر در نزد ایشان چون اسباب خانه و دارائی بود و ایشان را در اهمی بود که آنرا غطر یفیه یا

۱ - اصطخری ص ۳۱۴ - ۲ - یمنی درم ۳ - مقدسی ص ۳۳۵

۴ - مقدسی ص ۳۳۶

غطریفی می خواندند ، از آهن و مس زرد و سرب و جز آن ولی این دراهم بیرون از بخارا و توابع آن رواج نداشت و سکه آن تصاویر بود ولی از ضرب اسلام ، و دراهم دیگر داشتند که آنرا مسیبه و محمدیه می نامیدند و آنها نیز از ضرب اسلام بود (۱) و وجه تسمیه این سه قسم در هم از آن بود که سه برادر بودند غطریف و مسیب و محمد که این درمها را سکه زدند و بنام ایشان خوانده شد و این درمها سیاه بود مانند قابوس و در خارج از بخارا فقط با سپاهی که بجنک می رفت انتشار می یافت و بر درم سپید بر ترسے داشت . (۲) غطریفیه درمی بود از سرب و آهن و مس زرد (۳)

در بخارا در زمان خلافت ابوبکر سیم زدند از نقره خالص و پیش از آن سیم نبود (۴)

نخستین کسی که در بخارا سکه زد پادشاهی بود نام او « کانا » بخار خدایه و اوسى سال بخارا را پادشاه بود و در بخارا بازار کانی بکرباس و گندم بود ، ویرا آکا گزیدند که در دیارهای دیگر سیم زده اند و او فرمان داد تا در بخارا سکه زدند از سیم ناب و بر آن صورت و سے را با تاج نقش کردند و این برون کار خلافت ابوبکر ( ۱۱-۱۳ ) بود و همچنان بود تا برون کار هارون الرشید ( ۱۷۰-۱۹۳ ) که غطریف بن عطاه والی خراسان شد . در مادر مضان سال ۱۸۵ . و این غطریف برادر مادر هارون خیزران نام بود و چون اصلی ایشان از یمن بود غطریف هم چنان در یمن

۱ - رفوت ص ۸۳ ۲- مقدسی ۳۴۰ ۳- اصطخری ۳۱۴ ۴- تاریخ بخارا ۶

می زیست و چون خواهرش خیزران را کار بالا گرفت او از  
 یمن آمد و هارون امارت خراسان بوی داد و چون وے بخراسان  
 آمد در میان مردم خراسان سکه خوارزم رواج داشت و مردم آن  
 سیم را با کراه می ستدند و سکه بخارا از دست مردم بیرون رفته  
 بود ، چون غطریف بخراسان آمد بزرگان بخارا نزد وے شدند  
 و وی را گفتند که ما را سیم نمانده است بایست ما را فرمود تا  
 سکه زشد و بهمان سیم زشد که در قدیم بوده است و سکه ای  
 بایست که کس از دست ما و از شهر ما بیرون نکند تا بدان در  
 میان خویش داد و ستد کنیم ، در آن زمان نقره کمیاب بود ،  
 پس مردم شهر را گرد کردند و از ایشان رای خواستند ، همدستان  
 شدند که سکه از شش چیز زشد :

زر و سیم و مشک و ارزیز و آهن و مس و همچنان کردند  
 و مانند سکه های پیشین ، ولی بنام غطریف ، و بهمین جهت آن را  
 غطریفی خواندند و عامه مردم « غدرفی » یا « غدرفی » گفتند ،  
 سکه پیشین از سیم ناب بود و سفید و این سکه سیاه آمد و مردم  
 بخارا آن را نگرفتند و چون سلطان خشم کرد بقره گرفتند و  
 شش غطریفی را يك درم سنك سیم ناب بها کردند و سلطان  
 بهمین بها گرفت تا رایج شد و بدین سبب خراج بخارا گران  
 شد چه خراج بخارا اندر قدیم دوست هزار درم نقره بود چیزی  
 کم . چون غطریفی سکه زدند و شش درم سنك نقره رایج شد  
 سلطان بهمان غطریفی بریشان لازم کرد و چون غطریفی گران  
 شد و بدان رسید که درم غطریفی بدوم نقره روان شد و سلطان  
 نقره خواست و غطریفی خواست خراج بخارا از دوست هزار



تقره چیزے کم یک باره یک میلیون و شصت و هشت هزار و پانصد و شصت و هفت غطریفی شد . در سال ۲۲۰ درم تقره یا کبزه هشتاد و پنج درم غطریفی بود و این غطریفی را در گوشک ماخک بخارا سکه زدند و در بن غطریفی ها تقره بیش از فلزات دیگر بود و هر درم یک چند زر داشت و در هر ده درم بوزن نیم درم سنگ نا چهار دانگ و نیم ، پس از آن در بخارا در زمان آل سامان عدلی پدین بسیار سکه زدند . (۱)

جامه مردم بخارا پیشتر قبا بود و کلاه بلند نوکدار و مانند جامه های دیگر مردم ماوراء النهر بود (۲) .

مردم بخارا براستگویی نامی بودند چنانکه مردی از خراسان بنزدیکی از خلفا رفت و وی فرزانه و اهل ادب و عارف بمردم خراسان بود ، خلیفه وے را پرسید که راستگویی تر از مردم خراسان کیانند ، وے گفت مردم بخارا (۳) .

شهر بخارا در کنار رود زرفشان یا رود سغد واقع شده ، مساحت که از زمانهای بسیار قدیم در کنار این رود شهر های ایرانی بوده است ، در قرن چهارم پیش از بلاد که اسکندر مقدونی بایالت سغدیان رفت شهر مرگند (۴) بنام

۱ - تاریخ بخارا ۳۴ - ۳۶ ۲ - اصطخری ۳۱۴ ۳ - ابن فنیه ۳۱۹  
 ( ۴ ) Marakanda ( چون اربن پس عدد کبیر از اسامی قدیمه بخارا و سمرقند تحت حوادث شد و در مضمعه چاپ کردن با اعراب بسیار دشوار بود چاره جز این بود که برای تحت حرکات و اعراب بحروف لاتین نوشته شود تا حوادث گان بتوانند ادا کرد و حروفی که درین صحایف بکار رفته است ، بدین طریق تقسیم : a برای فتحه - e برای کسره - o برای

گفته بطليموس در کنار این رود از شهر های بزرگ بود که همان سمرقند باشد و شهر دیگری در همان ناحیه بود که شاید بخارا بوده باشد .

از آنچه مؤلفین قرون اول اسلام از مردم این نواحی نقل کرده اند شهر بخارا از بلخ هم قدیم تر بوده است ، یکی از شهر های بخارایاسم رامین (۱) یا ریامیشن (۲) یا اریامیشن (۳) یا رامینیه (۴) بوده است که تا قرن هشتم باسَم رامینن (۵) معروف بوده و خواجه عزیزان عالی نساج رامینتی از عرفای نامی آن زمان از مردم آنجا بوده (۶) و درین رباعی خود نام مسقط الراس خویش را آورده است

صه - ا برای الف ممدود - i برای الف و یاء - u برای الف و واو -  
 ê برای هزه و الف ساکن پس از حرکتی - ô برای واو ماقبل مضموم -  
 b برای ب - p برای پ - t برای ت و ط - s برای ث و س و ص -  
 j برای ح - ç برای چ - h برای ح و ه - x برای خ - d برای دال -  
 z برای ذ و ز و ض و ط - r برای راء - j̄ برای ژ - c برای ش -  
 q برای غ و ق - f برای ف - k برای ک - g برای گاف - l  
 برای ل - m برای م - n برای ن - v برای واو - y برای یاء )

۱ - Ramisan - ۲ - Ramisan - ۳ - Ariamisan - ۴ - Ramitan

۵ - Ramisanīyah

۶ - صحاح الامس تالیف نورالدین عبدالرحمن بن احمد جامی - چاپ مطبع حیدری ۱۲۸۹ - ص ۲۴۴ و رتجات تالیف علی بن حسین الواظ الکاتبی معروف بصبی چاپ کاپور ۱۹۱۱ - ص ۳۴ - ۴۰ و ریاض المعرفین تالیف رضاقلی خان هدایت امیر الشعراء - چاپ طهران ۱۳۰۵ - ص ۱۰۷

خواهی که بحق رسی بیارام ای تن  
 وندر طلب دوست یاران می تن  
 خواهی مدد از روح عزیزان یابی  
 یا از سر خود ساز پیارا میتن

اثری ازین شهر امروز باسم «چهار شنبه رامیتن» هنوز باقیست (۱) و المقدسی (۲) آنرا بخارای قدیم «بخارا القدیمة» دانسته است. در هر صورت مسلمست که چندین قرن پیش از اسلام در همان محلی که بخارای امروز باقیست شهری ساخته شده است. در کتب چینی از قرن پنجم میلادی بعد اسم بخارا را «نومی» (۳) ثبت کرده اند و این کلمه مخفف همان اسمیست که مولفین ایرانی و عرب نومجکت (۴) و نوموجکت (۵) نوشته اند که در بعضی کتب بتحریف بومجکت (۶) و بومجکت (۷) و بومجکت (۸) و بومجکت (۹) و بنمجکت و بومسکت شده است.

بنا بر قول مولف تاریخ بخارا (۱۰) شهر بخارا را چندین نام بوده است. بنمجکت و بومسکت و مدینة الصغریة یا شارسنان رویین و مدینة التجار یا شهر بازرگان و بخارا که از نامهای دیگر معروف تر بوده است و در حدیثی اسم بخارا «فاخره» آمده است.

(۱) دایرة المعارف اسلام — کنه بخارا Encyclopédie de l'islam

(۲) ص ۲۸۱ (۳) Nu-mi

(۴) Numejkas (۵) Nomujkas

(۶) Bomejkas (۷) Bumejkas (۸) Bamejkat

(۹) Bumejkat

(۱۰) ص ۲۰

ولی کلمه بخارا فقط در سفر نامه مسافر چینی هوآن چوانگ (۱) بار اول دیده می شود که در سال ۶۳۰ میلادی بدان نواحی رفته است و مسافر مزبور آنرا با اسم پوهو (۲) ثبت کرده است. این کلمه ماخوذ از اسم بخارا در زبان ترکی مغایست که در آن «بخار» است و آنها هم ماخوذ از کلمه «وهار» (۳) از زبان سانسکریت باشد که بمعنی دیرو صومعه است. عطاء ملک جوینی در تاریخ جهان گشای در وجه تسمیه بخارا می نویسد (۴): «اشتیاق بخارا از بخارست که بلغت منان مجمع عام باشد و این لفظ بلغت بت پرستان ایغور و ختای نزدیکست که معابد ایشان که موضع بنانست بخار گویند و در وقت وضع نام شهر بمجکث (۵) بوده است» + این کلمه بخار و وهار ثابت می کند که در بخارا بت خانه ای برای مذهب بودا بوده است چنانکه در بلخ و سمرقند نیز بوده و بت خانه بلخ نو بهار نام داشته و شاید دلیل اینکه بنکده بخارا را بهار و بخار و وهار گفته اند و بنکده بلخ را نو بهار از آن باشد که بت خانه بخارا اقدم بر بت خانه بلخ بوده است و این کلمه نو بهار در اسم دروازه نو بهار که یکی از دروازه های رخص بخارا بوده ظاهر می شود و نیز در تاریخ مسجد جامع بخارا می نویسند که قبیله ن مسام آنرا بجای بنکده ای بنا کرد و بز در باب خاندان برمکیان که پادشاهان معبد

۱ - Huan-çuang - ۲ Pu-ho - ۳ Vehāra

۴ - چاپ 'وقایع کتب - ج ۱ - ص ۷۶ و در رساله بلا زاده نیز همین نکته ثبت آمده است

۵ - Romeicus

بودائی بلخ موسوم بنویاز بودند نوشته اند که صاحب بخارا برمک  
 پسر خالد را کنیزی فرستاد و از آن کنیز کال بن برمک و ام القاسم  
 و دختری دیگری زائیده شدند (۱) و این خود دایلمست برنیکه در  
 بخارا نیز بوداییان بوده اند و با بوداییان باخ روابط داشته اند از  
 طرف دیگر چنانکه پیش ازین گذشت در تاریخ بخارا می نویسند  
 که در زمان پادشاهی اسکجکت از پادشاهان قدیم بخارا دختر  
 حاقان چین را بخارا عروس آوردند و در جهاز او بت خانه ای  
 بود که در رامین از توابع بخارا گذاشتند .

بنابر اطلاعاتی که مؤلفن ایرانی و عرب در قرون اول  
 اسلامی داده اند تقریباً می توان محل این بتکده را در شهر  
 بخارا معلوم کرد چنانکه پس ازین خواهد آمد .

شهر بخارا مانند تمام شهرهای ایرانی آن زمان مرئب از  
 سه قسمت بود : ارك و قصر که شهر که همه جا باسم گهندز  
 نامیده میشد و بعد بنحیف گهندز شده و اعراب آنرا گهندز  
 کرده اند ، آبادی اصلی شهر که بفارسی شهرستان و بزبان نازی  
 مدینه می خواندند و آبادی های جدید شهر که عبارت از محلات  
 بیرون شهر باشد و باصطلاح عربی باسم ربض یا بفارسی روستا  
 خوانده می شد . گهندز بخارا در همان محلی بوده است که  
 هنوز بجایست و در منرق میدانی بوده که آنرا باسم دورئساسایان  
 « ریگستان » می خوانند . گهندز بخارا دو دروازه داشت .  
 یکی دروازه ریگستان در غرب و دیگر دروازه غوریان یا دروازه

مسجد آدینه (۱)، در مشرق و میان این در دروازه خیابانی بود . آثار دیوار کهندز بخارا هنوز باقیست ر از آن آثار پیداست که دیوار آن نیم کیلو متر دوره داشته و فضای اندرون آن ۹ هکتار و ۲ دهم بوده است .

شهر بخارا هفت دروازه آهنین داشت : دروازه آهن ، دروازه نور ، دروازه حنفره ، دروازه کهندز ، دروازه بنی سعد ، دروازه بنی اسد - یا دروازه مهر ، دروازه شهرستان ( مدینه ) که همه از آهن بودند . کهندز در پشت دروازه شهرستان واقع بود و قصر پادشاهی و خزائن و زندانهای شهر در آن بود ، دو دروازه دیگر نیز العنقدسی (۲) برای کهندز بخارا نام برده است : باب السهله و باب الجامع . اما مسجد جامع بخارا در شهرستان بود و صحن های نیکو داشت ، ربض بخارا را ده دروازه بود : دروازه میدان که بر سر راه خراسان بود ، دروازه ابراهیم بسوی مشرق ، دروازه مرد گشان یا مردقشه ، دروازه کلاباز هر دو بر سر راه نسف و بلخ . دروازه نو بهار ، دروازه سمرقند بر سر راه سمرقند و سایر شهر های ماوراءالنهر ، دروازه فغاسکون . دروازه راه مینیه (۳) ، دروازه حدسرون بر سر راه خوارزم و دروازه غشج (۴) و اصطخری دروازه یازدهمی نیز با اسم دروازه ریو ذکر کرده است . اما آبادی شهر از ربض نیز تجاوز می کرده ، در اندرون

۱ - اصطخری ۲۰۵ - ۲ - ص ۲۸۰

۳ - Râm'saniyah - ۴ - qocaj

رض ده دروازه دیگر هم بوده است که اسامی بعضی از آنها با این ده اسم اختلاف داشته ، قصر پادشاهی بخارا نزدیک باب - السهله کهندز و رو بقبله بود و در هیچ يك از شهر های اسلام بتائی با شکوه تر و مجالی تر از آن نبود ، در رض بخارا بازارهایی بود و بعضی از آنها بازارها دروازه داشت ، از آن جمله دروازه آهن و دروازه پل حسان و دو دروازه نزدیک مسجد حاج و دروازه رخنه و دروازه ای نزدیک قصر ای هشام الکمانی و دروازه ای نزدیک پل سویقه (۱) و دروازه فارچک (۲) و دروازه دروازه و دروازه راه مغان و دروازه سمرقند .

در زمان رودکی شهری را در اسلام با صفا تر از بخارا نمی دانستند و چون کسی بر فراز کهندز بخارا می شد تا چشم کار می کرد سبزه بود و در میان سبزه قصور چون گلهای فراوان می درخشیدند و در هیچ يك از شهر های ماوراءالنهر و خراسان مردم چون مردم بخارا با آبادانی نمی پرداختند و هیچ شهرهای چون بخارا در اطراف خود آبادی بسیار نداشت ، شهر بخارا در زمین هموار ساخته شده بود و گرداگرد شهر براز درخت بود و در میان آن درختان کاخها و باغها و قراهای پیوسته بهم چنانکه دیوار دوره این آبادی دوازده فرسنگ بود و در آن میان زمین بایر دیده نمی شد ، محوطه شهر دیواری محکم داشت بطول يك فرسنگ و قلعه بخارا در میان آن دیوار بود و در آن قلعه کاخ امرا و آل سامان ، در خارج شهر نیز محلات بسیار بود . مسجد

جامع بر در کهندز واقع بود ، در تمام شهر نهرهایی از آب سفید  
 جریان داشت و هر چه از آن آب می ماند رو بروی میکند و در  
 میجاورت فربر باب انباری که در محل معروف به « سام خاص »  
 ساخته بودند می ریخت و از آن جویها منشعب می شد و بایارے  
 قراسے اطراف می رسید در اندرون دیوار بخارا آبادانی ها و  
 قراء بسیار بود که همه از آن آب مشروب می شدند . ( ۱ ) شهر  
 بخارا از خانهای گیلین ساخته شده بود . بازارهای فراخ داشت .  
 ساختمان و سواد آن مانند دمشق بود از بسیاری خانها و بهم فشردگی  
 بامها و کندز در عقب ابن سواد بود و مساجد و بازارهای شهر  
 نیکو و زیبا بود . شهری آباد تر و پر جمعیت تر از آن نمی شناختند  
 و آهنگ بسوی این شهر را مبارك می دانستند و عقیده داشتند هر  
 کس در بخارا زندگی کند بدو خوش گذرد و هر کس که  
 بدان شهر باشد خوراك گوارنده و گرمابه ای پاک و کوی و مرزنهای  
 گشاده و آب سبک و سرایهای ظریف دارد و از خوراك و وسایل  
 زندگی خوش باشد و میوه بسیار باشد و مجالس و جماعات بسیار باشد  
 و عوام شهر را دانش و فرهنگ باید و بایك دیکر آمیزش بسیار  
 کنند و نادان در آن نهر اندك بود ، جز آنکه خانهای آن تنگست  
 و حریق بسار در آن روی دهد و از بسیاری مردم شهرے بود  
 و بوی و گرم و سرد و جاههای مك دار بسیار داشت و آبست  
 کاههای چر گبن و خاک ند وای سرایهای عالی و تیجهای اسنوار  
 و تمک نربن نهرهای مشرق بود و اقوام دیخائف در آن می زیستند



و بهمین جهت فساد در آن آشکار شد و معاملات بد شد و مردم در جماعات سستی کردند و سپاهی گرد آوردند و حریر و دیبا پوشیدند و در ظرفهای زر و سیم نوشیدند (۴) مردم بخارا عموماً بر مذهب ابو حنیفه بودند و مسجد جامع شهر شکوه و زیبایی داشت و در آن بجز فقیها و مفسرین دیگر را اجازت ذکر نبود (۲) زندان شهر نیز در قاعه بود و نهر سعد از میان روض بخارا می گذشت و آنرا بندو پاره می کرد و بازارهای شهر در پایان روض بود (۳) اما شهرستان و کهنه بخارا چون بجای بلند ساخته شده بود آب جاری نداشت (۴)

در داخل شهر و بیرون آن بازارها بود که در هر ماه روزهای معلوم در آن خرید و فروش می کردند (۵)

مردم شهر بخارا آمیخته از تازی و ایرانی بودند و هرگز بیگانگانرا از آمدن شهر باز نداشته اند. (۶)

پیدایسی تازیان در بخارا بدین گونه است که چون قتیبه بن مسلم بار چهارم ببخارا رفت و بخارا را با کرفت با مردم آن صاحب کرد بداتکه هر سال دویست هزار درم خلیفه را دهند و ده هزار درم والی را و از خانها و املاک يك نيمه مسلمانان را دهند و علاوه ستوران تازیان را نیز کسانی که بیرون شهرند دهند و در شهر بخارا کوشکها بود و بعضی محلات های را کهنه و دور از يك دیگر

۱ - مقدسی ۲۸۰-۲۸۱ ۲ - مقدسی ص ۲۸۱ و ۳۲۷ ۳ - اصطخری

ص ۳۰۶ ۴ - اصطخری ص ۳۰۷ ۵ - اصطخری ص ۳۱۵ ۶ - یعقوبی

کتاب البلدان ص ۲۹۲

روستا و شهرستان را هفت دروازه بود. دروازه اول را در بازار می خواندند و هیچ دروازه دیگر نزدیک شهر بازار نبود. دروازه عطاران. قبیله شهر بخارا را بخش کرد. از دروازه عطاران تا دروازه نون را بریده و مضر داد و باقی مردم یمن را (۱).

درین موقع قومی بخارا بودند که ایشان را «ککشان» می خواندند یا «آل ککشه» و ایشان مردمی بودند با حرمت و قدرت و منزلت و در میان مردم بخارا شریف تر بودند ولی از دهانان نبودند. از یکگان بودند اصیل و بازرگان و توانگر. قبیله در تقسیم خانها و اسباب ایشان انجام برد و ایشان خانه و اسباب بکذاشتند مرئزان را و در بیرون شهر هفتصد گوشك ساختند و چون بنه شهر بهمان اندازه شهرستان بود گوشكهای ایشان بیرون شهر افتاد و هر کس بر گرد گوشك خویش خانه ها چاکران و اتباع خویش را ساخت و بر در گوشك خود بوستانی و صحرائی ترتیب داد و همه بدان گوشكها شدند و سپس آن گوشكها و بران شد و بجای آن سرایهای شهرستان ساخته شد و دوسه گوشك مانده بود که آنرا گوشك مغان می خوانند. آنچه دشان آنجا بوده اند و آنسکده در آنجا بسیار داشته اند و بر در این گوشكهای مغان بوستانهای خرم و خوش بوده است و آن ضیاع بنایت عزیز بوده است چه در زمان سامانیان که پادشاهان بخارا مانند غلامان و نزدیکان ایشان بخریدن ضیاع گوشك مغان رغبت کردند تا قیمت هر جفتی از آن سباع چهار هزار درم شد اما بیس از آن قیمت این ضیاع بیشتر بود چنانکه اگر کس خواستی يك جفت گاو زمین خرد در سالی توانستی و اگر بیافنی هر جفتی دوازده درم سنك بقره بایستی داد (۲).

اما کوی های بخارا : شهرستان را هفت دروازه بود : دروازه اول را در بازار می خواندند و هیچ دروازه دیگر نزدیک شهر بازار نبود مگر دروازه عطاران ، از در شهرستان که از بیرون می آمدند نخستین کوی دست چپ کوی رندان بود و پس از آن فلیسیای نرسایان و آنجا مسجدی بود که آنرا مسجد بی حنظله می خواندند و چون از در شهرستان بشهر می آمدند دست راست کوی بود که آنرا کوی وزیر بن ایوب بن حسان می خواندند و کوی کاخ نیز می گفتند و این وزیر بن ایوب از سرهنگان قتیبه بود و پدرش ایوب بن حسان امیر بخارا و نخستین کس بود که در دوره اسلام از سوی قتیبه بن مسلم امیر بخارا شد و پیوسته امیران بخارا در آن کوی کاخ می نشستند و آنجا سرائی بود جدا گانه امرای بخارا را و دهقانی بود خنیه ام که چون اسلام آورد خویشتن را احمد نام کرد و این کوی کاخ جمله مر او را بود و درین کوی کاخ این دهقان بود که امرای بخارا پیوسته در آن می نشستند و پس از وی این کاخ بسال ۱۵۰ از دست باز ماندگان وی بیرون شد و کدره خنیه ام که باز مانده این دهقان بود پیش ابو جعفر منصور در اتمی خلیفه عباسی این کاخ را دعوی کرد و قبایه بیرون آورد بک حد راه شهرستان پیوسته چوبه بقالان . حد دوم باره شهرستان پیوسته بازار پسته شکنان ، حد سوم راه راستی که از دروازه نون ، میان شهرستان بود و از دروازه عطاران تا دروازه نون که جمله با محلات و چهار بک شهرستان بود درین قبایه یاد کرده و دیده

هزار دکان در بازار شهر بخارا و هفتاد و پنج پاره دبه خاص برود بخارا و فراویز علیا . این جمله را بر خلیفه دعوی کرد و قبایلها عرض داشت و گواهان گواهی دادند ، خلیفه فرمان داد تا سجل کردند و جمله را باز دادند و از آن پس فرزندان او هر پاره را بکسی فروختند تا در میان مردم پراکنده شد .

از در عطاران گه می گذشتند در بنی سعد بود و مسجد بنی سعد ، حسن بن علاء سعدی که مردی بزرگ بود در شارستان کوشکی بغایت عالی داشت چنانکه هیچ پادشاه را چنان کوشک نبود و کوی علاء بدروازه علا او بنا کرد و این حظیره او ساخت و هر ماه هرار و دوست دینار غله ازین حظیره او را دست می داد و اندر شارستان مسکنها داشت . در زمان حسن بن طاهر وزیر می بود نام او حفص بن هاشم ، طمع کرد که این املال را از حسن بن علا و کسان او بخرد و ایشان فروختند و ایشان را بند کرد و عقوبت بسیار داد و هر هفته ایشان را بزدبک خویش می خواند و خریداری می کرد و چون نمی فروختند ساز بستند آن می فرسند و بر عقوبت میفرود تا پانزده سال برین بر آمد و ایشان عقوبت و رنج می دیدند و املال خویش نمی فروختند تا روزی حفص بن هاشم ایشان را بخواند و گفت روزگاری دراز شد تا شما در عقوبت بماند اید آخر چه می یابید ، حسن بن علاء گفت یکی از سه چیز را می یابم یا تو بمیری یا خداوندگار تو و یا ما بمیریم . حفص بن هاشم فرمان داد تا آن روز بر بند و عقوبت افزودند . یک ماه ازین سخن برآمد

که حسن بن طاهر بمرد و غوغا برخواست و زندان بشکستند و حفص بن هاشم بگریخت و سراسے او غارت کردند و حفص بن هاشم همچنان متوارے بود تا بمرد و حسن بن علا با برادران خویش ببخارا باز گشت .

از در بنی سعد که می گذشتند در بنی اسد بود و این در را پیش از اسلام در مگرد می خواندند و چون از آن در بیرون می آمدند و پایان فرود می شدند سرای امید و خراسان بود و دروازه دیگر را در گبهریه می خواندند زیرا که چون از آن دروازه بیرون می شدند کهنوز در پیش بود و آنجا محله ای بود که آن را « قفسادره » می نامیدند که سپس گورستان شهر شد و خانهای نازیبان بخارا بیشتر بان دروازه بود و آن دروازه اسنوار ترین دروازه ها بود و کمر بزرگ داشت و درازای آن مقدار شصت گام بود وزیر آن کسر خانهای بسیار بود و آن عمارت امیری کرده بود که « سوناس نگین » نام داشت و هم در آن موضع گورخانه او بود .

دروازه دیگر را در « حقیره » می خواندند و خواجه امام ابوحنص کبیر بخاری در آن محله می بود و صومعه اے در آن خانه داشت و مستجاب الدعوه بود و چون بسال ۲۱۷ در گذشت در آن محله وے را بخاک سپردند و خاک او بدروازه نو معروف بزد و آن تل را تل خواجه امام ابوحنص می خواندند و آنجا مسجدها و صومعه ها بود و پیوسته مجاوران بد آنجا بودند و مردمان بدان خاک تبرک می کردند و آن موضع را در حقیره بد آن سبب می خواندند که مرده بنزد خواجه امام ابوحنص فتوی می بردند و فتوی

را حق خوانده اند و ازین جهت حقره را حق خواسته اند .  
 دروازه هفتم را در نومی خواندند باین معنی که آخر درهای  
 شارسنان بود و چون بدین در اندر می شدند بدست راست مسجد  
 قریشیان بود که نزدیک سرایه خواجه امام ابوحنفص بود و آنرا  
 مسجد قریشیان بدان سبب می گفتند که مقاتل ابن السیدان القریشی  
 آنجا بود و آن مقاتل مولای حیان بود و حیان مولی طایفه بن  
 هبیره الشیبانی ، و این حیان مردی بزرگ بود و با قدر ، بخراسان  
 رفت و میان قبیله بن مسلم و طرخونف مک سفید بوقتی صکه  
 قبیله کافران را بدر بخارا در میان گرفته بود صالح انداخت و باز  
 همین حیان لشکر بفرغانه برگماشت تا قبیله را کشتند و حوض حیان  
 بنام وی نامیده بودند (۱)

در بخارا کارگاهی بود میان کهنه دز و شهرستان و نزدیک  
 مسجد جامع معروف به «بیت الطراز» که در آن بساط ها و شادر و اینها می یافتند  
 و بزده ها و بالشها و مصلی ها و بردیهای قندقی از آنجا مرخلیفه  
 بغداد را می فرستادند و خراج بخارا را بیاغین یک شادروان صرف  
 می کردند و هر سال عاملی مخصوص ببخارا می آمد و بجای خراج  
 بخارا شادروان می برد و در شهر بخارا اسنادان مخصوص برایش  
 افتن آن بود و از هر شهری بازارگسنان ببخارا می آمدند و  
 شادران و زندینجی می بردند و ناسام و مصر و شهرهای روم این  
 ساع مبرفت و بهر جای خراسان که شادروان و زندینجی می یافتند  
 بخوبی آن بخارا نمی شد و بزرگان خراسان همه از آن جامه می  
 پوشیدند و آرا سرخ و سفید و سبز می یافتند .

نیز در بخارا بازاری بود که آنرا بازار ماخ روز می نامیدند و سالی دو بار هر بار يك روز در آنجا بازار می کردند و در هر بار از سه بتان می فروختند و هر روز پیش از پنجاه هزار درم داد و ستد می شد و چون مردم بخارا از قدیم بت پرست بودند از آن زمان این بازار معمول شد و در آن بت می مروختند ، در پادشاهان بخارا را پادشاهی بود که ماخ نام داشت . این بازار را و سه بر پا کرد و درودگران و صورتگران را گفت سال تا سال بتان می ساختند و در آن روز بازار فراهم می آوردند و می فروختند و هر کس را که بتی گم می شد یا شکسته و کهن می گشت چون روز بازار می رسید بتی دیگر می خرید و آن س کهه را بدور میفکند . نزدیک این بازار مسجدی بود باسم مسجد ماخ و پیش از آن در زمان آن پادشاه بجای این مسجد صحرایی بود بر لب رود و درختان بسیار داشت و آن پادشاه بدین صحرای بازار می آمد و تخت می نشست تا مردم بخارین بت رغبت کنند . پس از چندی در آنجا آتشکده ای ساختند و چون روز بازار شد مردم پائشکده می شدند و آن آتشکده بود تا فتح بخارا بدست مسلمانان که جای آن مسجدی ساختند و آن مسجد از ماهای ربيع چهار بود (۱) که هندو یا ارتک بخارا در کتب شرقی منسوب بسیار سر کیکلوس پادشاه ساسه دانهانی کیانست بدین معنی که چون سیاوش از پدر بگریخت و از رود جیحون گذشت و نزد افراسیاب رفت افراسیاب وی را بنواخت و دختر خویش را نیز بدو داد و کشور خود نیز بدو داد سیاوش جوانی که از چیزهای ماسد چه آن

ولایت وی را عاریت بود و کهندهز بخارا ساخت و پیشتر آنجا بود و چون افراسیاب را بروی بد گمان کردند و او را بکشت در کندهز بخارا نزدیک دروازه شرقی اندرون دروازه گاه فروشان که آنرا دروازه غوریان نیز خوانند او را بخاک سپردند و بهمین جهت مغان بخارا آن تربت را عزیز می داشتند و هر سالی هر مردی يك خروس بر آن خاک می کشت پیش از سرآمدن آفتاب نوروز و مردمان بخارا را در کشته شدن سیاوش توحه ها بود و مطران بر آن سرودها ساخته بودند و قوالان آنرا « گریستن مغان » می خواندند .

همی دیگر گفته اند که کهندهز بخارا را افراسیاب نهاده است و آن ویران شده بود و مدتها ویران بود تا چون « پیدون » بخار خدایه بسهریاری نشست که سوئے « خاتون » بود و پدر « طغساد » کس فرساده و این کهندهز را آباد کرد و آن کاخ که بودوی ساخت و نسیم خویش بر آهن بست و در کاج اسنوار کرد و چون کهندهز ویران شد آن در نیز ویران گشت و بی گفته اند که چون پیدون بخار خدایه آن کاخ را ساخت ویران شد و چند بار از نو ساختند و در عهدان گرد آورد و دگر خواست ، بر آن همنداسان آمدند که این کاخ را سکل ثاب العیش سازند ماهمت سون سنگی و دگر ویران شد و از آنکاه هیچ ناساهی درین کاخ بر آمدند و هیچ ناساهی بدان نبرد و چون ناساهی در آن کاخ می برد و سوئے را مرثک ردال می بد سپی آمدند می آمدند که از کاخ بر روی مسدود و بجای دگر فرمان می نماند . (۱)



در میان دو دروازه کهنه‌تر راهی بود و محل اقامت پادشاهان و امرا و بزرگان بخارا و زندانها و دیوانهای پادشاهی و حرم سرای و خزانه در کهنه‌تر بود و دیوارها و برجها را آنرا از خشت پخته ساخته بودند (۱)

کاخ پادشاهان بخارا در موضع ربکستان بود، از دروازه غربی کهنه‌تر تا بدروازه معبد که همان دروازه ربکستان باشد نصر بن احمد سامانی بر ربکستان سرائی ساخت بسیار نکو و عالی بسیار در آن بنکار مرد و هم در آن سرای عمال مملکت راسراپها ساخت و هر عاملی را جداگانه دیوانی بود بر در سرای سلطان چون دیوان وزیر و دیوان مسوقی و دیوان عمید العالی و دیوان صاحب شرط و دیوان صاحب نربد و دیوان مشرف و دیوان مملکه خاص و دیوان محاسب و دیوان اوقاف و دیوان قضا .

پادشاهان سامانی را کاخی دیگر در بیرون شهر بخارا بود در محلی باسم « جوئے موایان » که پس ازین خواهد آمد

از دروازه ربکستان تا دشتک در میان شهر نهمام خانها و سراپهای مهس عالی سنکین و مهراجاهای مصور و چهار باغهای نکو و سر حوضهای حوس و دزحان که چشم خزر گناهی بود چنانکه از مشرق و مغرب دره ای آفتاب بنشست گناه سر حوض سفید و در آن چهار باغها بود های نکو فراوان بود راسراپ و بادام و فندق و گلاب و عسل و دیگر بود های در ۲۱ در زمان خلافت مولی حاکم سمرقند ۱۵۱۱ — ۱۵۰۰

(۱) — ۲۳ — ۲۲

(۲) — ۲۵ — ۲۰

که ابو العباس بن فضل بن سلیمان طوسی حکومت خراسان یافت ،  
 بسال ۱۶۶ که وی سمرقند رفت و نزرگین خراسان نزد و س  
 رسید از آن حمله مهتران سغد ، و از حال دیار اسان پرسید  
 مردم بخارا گفتند که ما را از کافران ترك رنجست که باگاه  
 همی آید و دیهای ما غارت می کند و اگسوی نازگی آمده اند  
 و دینه « سامدون » را غارت کرده اند و گروهی از مسلمانان سیر  
 برده اند ، ابو العباس پرسید تدبیر چه دارید ، پرسید من غورک  
 پادشاه سغد در آن میان بود گفتم من زورگین پیشتر ترکان  
 ولایت سغد را آسیب می رسانیدند ، زنی پادشاه سغد بود و آن دیار  
 را باره ای ساخت و آن ولایت را بافت ، ابو العباس طوسی  
 من مهندی بن حماد بن عمر و ادهای را که حکمران بخارا بود  
 فرمان داد تا بخارا را باره ای زند ، حاکم همه روستاهای بخارا  
 در میان آن باره بود مانند سمرقند ، با ترکان بر بخارا دست یافتند  
 و بز فرمان داد با آن دیوار را دروازه ها سازند و هر نمه  
 دیای برجی استوار بر آورد و سعد بن حاتم بخاری که قاضی  
 بخارا بود این کار را احاط داد و آرا دیوار کبیرک خواندند  
 و این دیوار تمام شد مگر در عهد محمد بن منصور بن هاجد بن  
 ورق بسال ۲۱۵ ، از آن پس هر آری که بخارا بود این  
 دیوار را عمارت می کرد و گاه می دانت و هر نگاهداری آن  
 مردم بخارا را خرجی بسیار بود و هر سال گروهی می است  
 پاهای آن می کردند تا ایر اسماعیل سامانی بخارا دست اف روی  
 آن گروه پسان را رها کرد تا دیوار خراب شد و گفتم تا

من زنده باشم باره ولایت بخارا من باشم (۱)

در زمان محمد بن عبدالله بن طایحه از آل طاهر (۲۴۸-۲۴۹) که احمد بن خالد امیر بخارا بود مردم بخارا از وی خواستند که شهر ایشان را ربضی بسازد تا شب دروازه ها بسر بندند و از دزدان و راهزنان در پناه بمانند، پس او فرمان داد تا ربضی بنا کردند بخت نیکو و استوار و آنرا برجها ساختند و دروازه ها نهادند و این در تاریخ ۲۳۵ هجری تمام شد و از آن پس هر زمان که سپاهی آهنگ بخارا می کرد آن ربض را نازه میکردند (۲)

مسجد جامع در سال ۹۴ در زمای که قتیبه بن مسلم والی بخارا بود ساخته شد. در آن محل مردم بخارا را بت خانه ای بود و چون مسجد شد هر آدینه در آن گرد می آمدند و هر آدینه منادی مردم را آواز می داد که هر کس بنماز شود او را دو درم دهند. در آغاز اسلام مردم بخارا در نماز قرآن را پارسی می خواندند و زبان نازی توانستند آموخت و چون بر کوع می شدند مردمی بود که در قنای ایشان نازک می کرد: «بکسنانکست و چون می ناست سجده کنند آواز می داد: «بگو یا گونی سجده». جامع درهائی داشت از قدیم با صورت و روی آنرا بر اثر رسیدن دیگر حاکمان آن راهم چنان گدازه بودند. سبب آنست که در آن زمان سربازان بخارا مقصد کویک و در آن راه آن کویکها و درو گردن کش بودند و سواران را در

جامع نمی آمدند و جز درویشان کسی بدان مسجد رغبت نمی کرد تا آن دو درم بگیرد که منادی نویدی داد وای توانگران را بآمدن بنماز وسندن دو درم رغبت نبود : يك روز آدینه مسلمانان بدر گوشکهای توانگران بیرون شهر رفتند و ایشان را نماز خواندند و الحاح کردند ، توانگران از بام گوشکها سنک می زدند چنانکه جنگی راست شد و مسلمانان را نیرو و درهای آن گوشکهای ایشان بر کنند و بیاوردند و بدان درها هر کسی بیکر بت خویش ساخته بود ، چون مسجد جامع زرکتر شد آن درها را بمسجد گذاردند و آن پیکرها بتراشیدند و باقی بگذاشتند و از آن درها پکی تا مدتها بعد مانده بود بر سر راهی که بسرای امیر خراسان می رفت در دوم که اثر تراشیدگی در آن هنوز بدا بود ، این مسجد جامع که از بناهای قایم بن مسلم بود ، مکانه مسجد بخارا بود تا در زمان هارون الرشید که فضل بن یحیی ابن خالد حکمرانی خراسان یافت چون در آن زمان مسلمانی در بخارا رونق گرفته بود و مسجد جامع را گسجایش نبود مردم بخارا اتفاق کردند و بزرگن حصار ساختند و میان حصار و شارستان مسجد جامع بنا کردند در سال ۱۵۴ و در آن مسجد جامع کهنه نماز آدینه می گزاردند و چون آن مسجد جامع زمان قتیبه بن مسلم و این مسجد کهنه هر دو معطل شد و دیوان خراج تبدیل یافت چون نوبت بامر اسمعیل سامانی رسید و غنای بسیار خازنای مردم را بخزید و به مقدار يك امانت در مسجد جامع افزود وای بشار شکوه و زیبائی مسجد از فضل بن یحیی برمکی بود و وی نخست کس بود که قندیلها در آن مسجد آویخت ، در زمان نصر

ابن احمد سامانی يك روز آدینه از ماه رمضان كه مردم بمسجد بودند يك باره آن مسجد فرو رفت و مردم بسیار در آن هلاك شدند و در شهر سوکی بزرگ پائند و بعضی از آن مردم را برون آوردند كه هنوز دم می زدند و ساعتی بودند تا مردند و بعضی دست و پای شكسته بودند و مردمی بسیار هلاك شدند چنانكه پس از آن شهر بخارا نا مدتی خالی ماند و باز مردم شهر باز می کردند و نزدیكان پادشاه هر كس چیزی دادند تا يك سال دوباره مسجد آبادان شد ولی باز سال دیگر ویران گشت و هر دوسوی قبله فرورفت ولیكن مردم در آن نبودند و یسی از پنج سال ابو عبدالله جهانی كه وزیر پادشاه بود بسال ۳۰۶ از مال حاس خویش ماره مسجد را بر آورد و این مسجد پیوسته كهندز بود - (۱)

چون قبة بن مسلم مسجد جامع را در اندون كهندز و در میان شهر بمحله اے كه آنرا ریگسن می خواندند بنا كرد آن موضع را نماز گاه عید قرار داد و مسلمانان را آورد تا نماز گاه عید كردند و مردم را فرمان داد تا سلاح با خود بیرون آوردند چون اسلام هنوز رینه نگرفته بود و مسلمانان از كافران شهر در راه نبودند و از آن پس در بخارا سنت ماند كه هر كس اهل سلاح بود با خویشتن به نماز گاه عید بیرون می آورد و آن دروازه را دروازه سر اے معبد می خوانند و این محل معبد الخیل اهر بخارا بود از نماز گاه عید تا كهندز بخارا نام فرستاد بود و همه بر مردم بود و در موقع نماز عید گروهی سوار شد آنجا گورد می شدند (۲)

در شهر بخارا نزدیک دروازهٔ معبد بر بل نزگی که  
 باتل خواجه امام ابوحنیفه گیر پیوسته بود موضعی بود که مردم  
 بخارا گور افراسیاب را آنجا می دانستند (۱)

در دروازهٔ نو موضعی بود بر در شهر معروف به « کارک  
 عاوینان » و آنجا ضیاعی داشت مخصوص امری سامانی (۲)

رود سغد از کلاباد داخل بخارا می شد  
 رود سغد در بخارا و آنرا دهانه‌های گشاده قرار داده

بودند و در آن دهانه‌ها چوب گشاده بودند و چون  
 تاسان می شد و آب اندک می گشت آن حوبها را یک یک  
 بر می داشتند تا جایی که آب فزون شود و زیادت نگردد و آب  
 از آن دهانه‌ها روان می شد و از آنجا به « پیکند » می رسید و اگر  
 این تدبیر نبود آب چندان بود که بخارا را فرا می گرفت و آن  
 موضع را « فنون » (۳) می نامیدند و در پائین نهر نیز دهانه دیگر  
 بود آنرا « راس الورغ » (۴) می خواندند و آنجا نیز چنین بود و آن  
 نهر شهر بخارا را دو نیمه می کرد و در بازارها و کوچه‌ها نهادند و مردم  
 را در شهر آبادها بود فراخ و سرگشاده و سرگرد آن‌ها بود از لوح  
 و درها داشت و خود را در آن می نهند و بسیار میشد که آب فزونی  
 می کرد و می‌کند و روستاهای بخارا در آب فرو میشد و آن آب کدر بود  
 و در آن زباله میریختند و می‌آفتند اصل اسم بخارا « کوم خوران » بود  
 و سپس برای تخفیف‌ها و او را از آن انداختند و « کبخارا » شد  
 پس کاف را باء بدل کردند و بخارا نامیدند . مصب رود سغد از  
 سمرقند بود ولی آن‌های دیگر بدان می ریخت و آغاز آب از

۱ - تاریخ بخارا - ۱۵  
 ۲ - تاریخ بخارا - ۲۷  
 ۳ - Eccun  
 ۴ - Raesol-varaq

کوهستان بود و مقر آن دریاچه اے پشت چغانیان تا می رسید به «رامس المسکر» و از آنجا منشعب می شد بنهرهای سمرقند و از آن حماه نهر بزرگی بود که از بیرون بشهر می آمد (۱) . نهر بخارا نهری بود بزرگ و چندین نهر کوچک از آن بر آورده بودند ؛ یکی از آنها معروف بنهر فشیدیزه (۲) که از نهر بخارا گرفته می شد درجائی موسوم به «ورغ» و از دروازه مردقشه جازمی بود تا جویبار ابی اسراهم و منتهی می گشت به «باب شیخ الجلیل ابی الفصل» و بزر نوکند (۳) می ریخت و بر آن نهر نزدیک هزارستان و قصرها بود بجز اراضی و اذین نهر تا جائی که آب آن کم می شد نزدیک نیم فرسنگ بود و نهری دیگر بود معروف به «جویبار بکار» که از همین نهر فشیدیزه گرفته می شد در میان شهر و بموضعی معروف به «مسجد احید» و در نوکنده آب آن کم می شد و اذین نهر قسمتی از روستای بخارا و نزدیک بهزارستان و قصر بجز زمین مشروب می شد . نهری دیگر معروف به «جویبار قواربرین» (۴) و در محلی از شهر معروف به «مسجد عارض» گرفته می شد و بعضی از روستاها را سیراب می کرد و آب آن برای زمین ها و بسناها از آب نهر بکار فراوان تر بود . نهری دیگر معروف به «جوشج» که در نزدیکی مسجد عارض گرفته می شد و بعضی از روستاها را سیراب می کرد تا سوی نوکنده از شهر بیرون می رفت و جویبار

۱ - المقدمی ۳۳۱ - ۳۳۲ - ۲ - Facidizoh

۳ - Nökand

۴ - GavGiriyyin

عارضه نیز معروف بود . نهری دیگر باسم نهر « بیکند » (۱) و  
 از نهر بزرگ شهر نزدیک آغاز « سکه خع » گرفته می شد و بعضی  
 از روض را مشروب می کرد و در نوکند آب آن کم می شد.  
 نهر دیگر نهر « نوکنده » (۲) بود و از نهر نزدیک خاشه  
 « حمدونه » گرفته می شد و آبهائی که بعضی از روضناهارا مشروب  
 می کرد در آن می ریخت و آن نهر بسوی زمین های بی گشت  
 می رفت و روستا از آن سیراب نمی شد ، پس از آن نهر  
 « طاحونه » بود که از نهری که در شهر بود گرفته می شد در  
 موضعی معروف به « نوبهار » و از آن شرب بعضی از روضنا بود  
 و گرد « ارجیه » می گشت و به « بیکند » می رسید و مردم بیکند  
 از آن سیراب می شدند . نهری دیگر معروف بنهر « کشنه » (۳)  
 که در شهر گرفته می شد نزدیک نوبهار و نوبهار از آن مشروب  
 می گشت و بسوی قصرها و ضباع و بساکنهای بسیار می رفت و  
 آب آن کم می شد تا اینکه از کشنه بسوی ما بمرغ (۴) می رفت .  
 نهری دیگر معروف بنهر « رباح » (۵) که از نهر نزدیک ریگستان  
 گرفته می شد و تقصیر رباح منتهی شد و نزدیک هزار بسنان و کاخ  
 را بجز اراضی سیراب می کرد ، نهر دیگر باسم نهر ریگستان  
 که در شهر نزدیک ریگستان گرفته می شد و ریگستان و کهنندز  
 و دارالاماره شهر از آن سیراب می شد و از آجابه « قصر جلال دتوره »  
 می رسید ، نهر دیگر گرفته می شد از نهر شهر نزدیک بل

Koctah ۳

Nökandah - ۲

Baykand - ۱

Rabah - ۵

Maymorq - ۴



«حمدونه» و در زیر زمین روان بود تا آبادیهای دروازه بنی اسد و افزونی آن در پایان کهنندز بکار می رفت . نهری دیگر نامش نهر زغار کنده که در محلی معروف به «ورغ» از نهر شهر گرفته می شد و تا دروازه دروازه روان بود و بر آن بازار دروازه بود تا دروازه سمرقند و از آنجا به «سیدمانه» می رفت و از آن نیز يك فرسنگ دورتر می شد و بر آن کاخها و بناها و کشتزارهای بسیار بود . (۱)

شهر بخارا را از قراء و قصبات و نهرهای کوچک توابع بخارا توابع بسیار بوده است که هر يك در حد خود اهمیتی داشته و آبادان بوده و مردمان بزرگ از آن برخاسته اند : (۱) طواویس (۲) که قصبه ناصفائی بود و بازاری داشت که هر سال يكروز بود و دیواری داشت که ویران شده مسجد جامعی داشت که از میان رفت ولی بازار آن بزرگ تر شد و خیر در آن بسیار گشت (۳) و هر سال جمعی کثیر از مردم ماوراءالنهر هنگامی که از آن سال در آن گرد می آمدند و از آن جامهای پنبه شهرهای دیگر می بردند و آن قصبه ایستاهای بسیار بسیار بود و آب فراوان داشت (۴) . این قصبه را نام دیگر «طواپسه» بود و نام دیگر «ارهود» و در آن مردمی بودند با نعم و جمل و از راه تجمل هر کسی در حابه خود يك با دو طائوس داشته است و چون ناریان بخارا شدند و پیش از آن طائوس دیده بودند و در آنجا بسیار دیدند آن دبه را را دات الطواوس نام

(۱) اصطخری ۳۱۰ - ۲ - Tavavis

۴ - اصطخری ۳۱۳

۳ - مقیمی ۲۸۱

گردند و نام اصلی آن رخاست و بعد از آن دات را نیز پنداختند و طاویس گفتند و بازار آن هر سال در تیرماه ده روز بود و رسم چنان بود که هر چه آخربان معیوب داشتند از برده و دستور همه بدان بازار می فروختند و باز رد کردن آن امکان نداشتی و نه خریدار و نه فروشنده هیچ شرط پذیرفتی و هر سال بیش از ده هزار کس بدین بازار حاضر شده از بازرگان و اصحاب حوائج چنانکه از فرغانه و تاش و جابهای دیگر می آمدند و با سود بسیار باز می گشتند و بدین سبب مردم دیه توانگر بوده اند از راه سوداگرے و نه از راه کشاورزی و این دیه بر سر شاهراه سمرقند بود و تا شهر بخارا هفت فرسنگ بود (۱) و پس از بخارا بزرگترین آبادی بود (۲)

(۲) زندنه (۳) که از سوی شمال بود و ضیاع بسیار داشت و آن را حصن و مسجد جامع و ربض آبادان بود (۴) این قصبه را کهندزی بزرگ بود و بازار بسیار و مسجد جامع و هر آدینه آنجا نماز می گزاردند و بازار می کردند و آنچه از آنجا می حاست زند نیچی می گفتند که کرباس باشد یعنی از دیه زندنه و آن کرباس نیکو و بسیار بود و بسیاری از دیه های بخارا سر می بافتند و آن را هم زند نیچی می گفتند از بهر آنکه حصت بدین دیه بدهد آمده بود و آن کرباس هر دبار چون عراق و فارس و کرمان و هندوستان می بردند و همه بزرگان و اعیان از آن جامه می باخند و بفضت دیبا می خریدند (۵) و

۱ - تاریخ بخارا - ۱۱ - ۲ - اصطخری - ۳۱۳ - ۳ - Zandaneh

۴ - مقدسی ۲۸۱ - ۵ - تاریخ بخارا - ۱۳ - ۱۴ -